

برنج است اما زبون می شود و خشک تر سے پزند و می گذارند که سرد شود بعد از آن می خوردند و آنرا بجهت می گویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه از آن بجهت شب بنگاه میدارند و روز دیگری خوردند نمک از هندوستان می آرند و بجهت نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب می جوشانند و اندک نمک بجهت تغیر ذائقه در آن می اندازند و با بجهت سے خوردند و جمیع که خواهند تنعم کنند در آن سبزی اندک روغن چار مغز سے اندازند و روغن چهار مغز زود تلخ و بے مزه سے شود بلکه روغن گاو نیز مگر بنگاه که تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام بیندازند و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشمیر چون هوا سرد و نمناک است بجز آنکه سه چهار روز بماند تغییر می گردد و گاو میش نمی باشد گاو نیز خوردن زبون می باشد گندشش ریزه کم مغز است نان خوردن رسم نیست گوشت بے دنبه می باشد از عالم کوه هندوستان آن را هندو می گویند گوشتش خلص است از ترکت و راست مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی و سویه و غیره فراوان می باشد ماهی همه قسم پولک و اروبی پولک می باشد اما زبون طبوسات از پشمینه متعارف مردوزن کرت پشمین می پوشند و آنرا پٹو گویند و فرضاً اگر پٹو پوشند باعتبار شان اینکه ہوا تصرین سے کند بلکہ مضمین طعام بے این ممکن نیست شال کشمیر را کہ حضرت عرش آشیانی پریم زم نام فرمودہ اند از قرطاشتہار حاجت بہ تعریف نیست قسم دیگر نرہ است از شال جسم نرہ ملایم می باشد و دیگر درہ است از عالم جل خرو سنگ بر روی فرش سے انگشت غیر شال دیگر اقسام پشمینہ در تبت بہتری شود با آنکہ پشم شال را از تبت سے آرند در انجا بجل نمی توانند آورد پشم شال از بڑے ہم میرسد کہ مخصوص تبت است و در کشمیر از پشم شال پٹو ہم می بافند و در شال را با ہم رفو کرده از عالم سقر لاطمی مانند بجهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سری تراشد و دستار گرد می بندند و عورات عوام را لباس پاکیزہ و شستہ پوشیدن رسم نیست یک کرتہ پٹو سه سال و چهار سال بکار میرند تا شستہ از خانہ بافندہ آورد کرتہ میدوزند و تا پارہ شدن بآب نمی رسد از آن پوشیدن عیب است کرتہ دراز و فراخ تا سرد و پا افتادہ سے پوشند و کمری بندند با آنکہ اکثر خانہ برب آب دارند یک قطره آب بپین آنها نمی رسد مجلاً ظاہر آنها پھو باطن آنها چرگین است بے صفایر باب صنایع در زمان مرزائی حیدر بسیار بیش آمدند و سیتی را رونق افزود کمانچہ و جتر و قانون و چنگ و دف و نئے شایع شدہ در زمان سابق ساز سے از عالم کمانچہ میداشتند و نفسا بزبان کشمیری در مقامات ہندی می خوانند و آنہم منحصر بر دو سہ مقامی بود بلکہ اکثر بیک آہنگ می سر آمدند الحق مرزا حیدر را در رونق کشمیر حقوق بسیار است پیش از ہند دولت حسنہ عرش آشیانی مداری سوار می مردم اینجا بر گونٹ بود اسپ کلان نمی داشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی بر سہم تحفہ بہت دکام

آورند سے گوٹ عبارت الیا پوسے ست چار شانہ زمین نزدیک در سائر کو بہستان ہند نیز فرامانی باشد اکثر جگہ
 شرح جلوی شود بعد از آنکہ این گلشن خدا آفرین بتایند دولت دین تربیت خاتقان سکندر آئین رونق جاوید یافت بسیار سے
 از ایامات را درین صوبہ جاگیر مرحمت فرمودہ گلد ہاسے اسپ عراقی و ترکی حوالہ شد کہ کرہ بگیرند و سپاہیان از خود نیز اپنی
 سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان بہم رسیدہ چنانچہ اسپ کشمیر با دولت و سیصد روپہ بسیار خرید و فروخت مشدہ
 و احياناً ہزار روپہ ہم رسیدہ مردم این ملک آنچه سوداگر و اہل حرفہ اند اکثر سنی اند و سپاہیان شیعہ امامیہ و گروہی نور بخشی
 و طایفہ فخرامی باشند کہ آہنا را ریشی گویند اگرچہ علی و معرفتے ندارند لیکن بہ بے ساختگی و ظاہر آرائی میزیند و سچکس را بدنی
 گویند زبان خواہش و پاسے طلب کوتاہ دارند گوشت نمی خورد و زن نمی کنند و پیوستہ درخت میوہ دارد و صحابی نشانند
 باہین نیست کہ مردم ازان بہرہ در شونہ و خود انان تمتع بر نمی گیرند قریب دو ہزار کس ازین گروہ بودہ باشند و جمع از برہمنان اند
 کہ از قدیم درین ملک می باشند و مانده اند و زبان سائر کشمیریان تکلم ظاہر شان از مسلمانان تمیز توان کرد لیکن کتابا بہ زبان
 شنسکرت دارند و میخوانند و آنچه شرایطت پرستی است بفعل می آرند و شنسکرت زبانے است کہ دانشوران ہند کتابسا
 بدان تصنیف کنند و بغایت معتبر دارند اما بتخانہا سے عالی کہ پیش از ظہور اسلام اساس یافتہ بر جاست و عمارتہا آتش ہمہ از سنگ
 و از بنیا و ماسقن سنگہا سے کلان سی منی چیل سنی تراشیدہ و بر رویے یک دیگر بناوہ متصل بشہر کہ چہ ایست کہ کن رکوہ باران
 گویند و بہری پرست نیز نامند و بر سمت شرقی آن کوہ ڈل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کوہ و کسری پیوہ شدہ
 حضرت عرش آشیانی انار اہد بر بانہ حکم فرمودہ بودند کہ درین مقام قلعہ از سنگ و آہک در غایت استحکام اساس ننند و
 عمد دولت این نیاز مند قریب الاختتام شدہ چنانچہ کوہچہ مذکور در میان حصار اقادہ و دیوار قلعہ بر دور آن گشتہ و کل
 مذکور بحصار پیوستہ و عمارت و درونجاہ مشرف بران آب است و در و درونجاہ باغچہ واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن کوہ
 بزرگوارم اکثر اوقات در آنجا می نشستند درین مرتبہ سخت بیطاوت و افسردہ بنظر در آمدہ چون نشین گاہ آن قبلہ حقیقی و خدای
 مجازی و حقیقت سجدہ گاہ این نیاز مند است بر خاطر حق شناس ناپسندیدہ افتاد و بعتد خان کہ از بندہا سے مزاج دانست
 حکم فرمودم کہ در ترتیب باغچہ و تعمیر منازل غایت جد و جد بتقدیم رساند در اندک فرصت بحسن اہتمام رونق دیگر یافت در
 باغچہ صفہ عالی سے دو درہ مربع مشتمل بر قطعہ آراستہ شد و عمارت را از سر نو تعمیر فرمودہ بہ تصویر استادان تاورہ کار
 رشک نگار خانہ چین ساخت و این باغچہ را نور افزان نام کردم روز جمعہ پانزدہم فروردی ماہ الی دو گاو قطاسل زہدیشکشا

بهر

زمیندارتست بنظر درآمد در صورت ترکیب بگاومیش بیشتر شایسته و مناسبت دارد اعضایش پریشم است و این لازم
 حیوانات سرد سیر است چنانچه بز رنگ از ولایت بکوهستان گرم سیر آورده بودند بغایت خوب صورت و کم پیشم بود و آنچه
 درین کوهستان بهمی رسد بخت شدت سرما و برف پر موی و بد هیئات است و کشمیر یان رنگ را کپل گویند و هم در نوزاد
 آهوسه مشکین پیشکش آورده بودند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودم که طعام با پختند سخت بے مزه بد طعام ظاهر شد از
 حیوانات چار پائی صحرائی گوشت بیج یک بز بونی و بد طعمی این نیست نانه در تازگی بسکه نداشته بعد از آن که چند روز
 ماند و خشک شد خوشبو می شود و ماده نانه ندارد و درین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه
 بچاک و شالما مخطوطا گشتم بچاک نام برگنه ایست که بر اطراف کوه ذل واقع است و همچنین شالما نیز متصل آن دجوسه
 آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول ذل میریزد به فرزند خرم فرمودم که پیش آن را بستند آبخاری بهم رسیده که از سیر
 آن مخطوطا توان شد و این مقام از سیر گاهای مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفتدهم غریب واقع و سوسه نو و شاه شجاع
 در چهار رات ده لنگانه باز سوسه می کرد اتفاقاً در یکی بود بجانب دریا پرده پر و سوسه آن انگنده در وازه نه بسته بودند
 شاهزاده باز سوسه کنان در جانب دریچه میرود که تماشاکند بجز رسیدن سرنگون بزیر اتفاقاً قضا را پلاس سوسه کرده در
 دیوار نماده بودند و فراش متصل آن نشسته بود سر او باین پلاس میرسد پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد
 با آن که ارتفاعش هفت دره است چون حمایت از دجل سجان حافظ و ناصر بود و وجود فراش و پلاس واسطه حیات
 اومی شود عیاناً باشد اگر چنین نبود می کار بر شواری کشیده در آنوقت راسه مان که سردار پیاده با سوسه متقیه بود
 در پاسه چهره که ایستاده فی الفور دویده او را برمی دارد و در آغوش گرفته متوجه بالای شود در آنجا در آن حالت همین قدر
 می پرسد که مرا کجایم بری او میگوید که بلا زمت حضرت دیگر ضعف بردستوسه می شود و از حرف زدن بازمی ماند من
 در استراحت بودم که این خبر موجب بگو شتم رسید سر اسیمه بیرون دویدم چون او را بدین حال دیدم هوشم از سر رفت و زمان
 ممتد در آغوش شفقت گرفته محو این موهبت آهی بودم در واقع طفل چهار ساله از جاسه که ده گز شرعی ارتفاع داشته
 باشد سرنگون بیفتد و اصلاً غبار آسیمی بر اعضایش نه نشیند جاسه حیرت است سجدهات شکر این موهبت تاز و بتقدیم
 رسانیده تصدیقات داده شد و فرمودم که از باب استحقاق و تقاضای که درین شهر توطن دارند بنظر در آورند تا در خور آنها وجه
 معیشت مقرر شود از غراب آنکه سه چهار ماه پیش ازین واقع چونک راسه منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان

این طائفہ است سبے واسطہ بہین عرض کرده بود کہ از زائچہ طالع شاہزادہ چنین استخراج شدہ کہ این سہ چار ماہ برایشان
 گران است لیکن کہ از جا سہ مرتفع ہر یافتہ و غبار آسبے بر دامن حیات نہ نشیند چون مکرر احکام او بصحت پوست
 ہموارہ این توہم پیرامون خاطر می گشت و درین را بہا سہ خطرناک و کردہ با سہ و شوار گذار یک چشم از آن نونال چمن
 اقبال غافل نبودم ہمیشہ اورا در نظری داشتہ و نہایت محافظت و غایت احتیاط بجای آمد تا بکشیر رسیدہ شد چون
 این سانچہ ناگزیر بود انکما و دایہا سہ او چنین نافع می شوند مدالحد کہ بخیر گذشت در باغ عیش آبا و درختہ نظر
 درآمد کہ شگوفہ صد برگ داشت بغایت بالیدہ و خوشنما غایتاً سید او ترش نشان میدادند چون از دلاور خان کا کرفت دست
 شایستہ بظہور آردہ بود بمنصب چار ہزاری ذات و سہ ہزار سوار سرفراز فرمودم و پسران اورا نیز بمنصب امتیاز بخشیدم
 شیخ فرید ولد قطب الدین خان بمنصب ہزاری ذات و چار صد سوار نوازش یافتہ بمنصب سربراہ خان مقتصدی
 ذات و دو صد و پنجاہ سوار حکم شد نور احمد گرگیر اراق را بمنصب شش صدی ذات و یک صد سوار سرفراز ساختم
 طالب تشریف خانی عنایت فرمودم پیشکش روز مبارک شنبہ بیست و یکم در وجہ العام قیام خان قراول باشی مرحمت شد
 چون الہ ذوالفقان پسر باریکی بر کردار زشت خویش نہامت گزیدہ بدرگاہ آمد حسب التماس اعطاء الدولہ گناہ او بظہور
 گشت آثار خجالت و شرمساری از ناصیہ احوالش ظاہر بود بدستور سابق منصب دو ہزار و پانصدی و یک ہزار و دو بیست
 سوار عنایت نمودم میرک جلا پر از لکیان صوبہ بنگالہ بمنصب ہزاری ذات و چار صد سوار سرفراز یافتہ چون بعرض
 رسید کہ لالہ چوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شگفتہ روز شنبہ بیست و سوم بسیر و تماشا سہ آن رفتہ شد لالی یک
 ضلع آن گلزار خوشی شدہ بود پرگنہ بود مہری کہ پیش ازین بر اجہ با سو عنایت بود بعد از و پسر او سورجل مقہور داشت و در نوبت
 بجلت سنگہ بر اورا کہ طیکہ نیافتہ بود لطف نمودم و پرگنہ جوہر اجہ سنگرام مرحمت شد روز و شنبہ غزہ آمدی بہشت بمنزل
 خرم رفتہ بجام او در آدم بعد بر آمدن پیشکش کشیدہ قلیہ بکبت خاطر از پذیرفتہ روز مبارک شنبہ چارم میر حجابہ بمنصب
 دو ہزار بیات و سیصد سوار سرفراز شد روز یکشنبہ ہفتم بقصد شکار کبک بموضع چار دورہ کہ وطن حیدر ملک است سواہی
 شد الحق سرزمین خوشی پیرگاہ و کشتی است آہا سہ روان و درختسای پنجاہ عالی دار حسب التماس او نور پور نام ہناوم و سربراہ درختہ است
 بل تھل نام کہ چون کی از شاخہا سہ آن را گرفتہ جنبا نزد مجموع درخت و حرکت می آید عوام باین اعتقاد کہ این حرکت مخصوص بہان خرت
 ہستہ اتفاقاً در ویہ مذکور از ان قسم درخت دیگر بہ نظر درآمد کہ بہان ازین متحرک بود معلوم شد کہ این حرکت لازم نوع و درخت

است نه محض یک درخت و در موضع را اولپور از شهر دوشنبه که در سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته
پیش ازین بیست سال که من خود براسپه سوار با تیغ اسپازین دار و دو خواجه سرا بدرون آن درآمده بودم و در گاه
تقیری این حرف مذکور میشد مردم استبعاد می نمودند درین مرتبه باز فرمودم که چندی بدرون آن در آیند همان دستور که در خاطر
داشتم ظاهر شد در اکبرنامه مسطور است که حضرت عرش آشیانی سے و چهار کس را بدرون آن در آورده متصل یکدیگر نشاند
بودند درین تاریخ بعضی رسید که پرتقی چند پسر را سے سنوهر که از گلکیان لشکر کانگڑه بود با مخالفان جنگ بے صرفه کرده
جان نثار گشت روز مبارک شنبه یازدهم برین موجب بندها سے در گاه باضافه منصب سرفراز گشتند تا تا رحمان
دو هزاری ذات و پانصد سوار عبدالعزیز خان دو هزاری ذات و هزار سوار و دویسی چند گوالیاری هزار و پانصدی ذات
و پانصد سوار میرخان پسر ابوالقاسم خان یکے هزاری ذات و ششصد سوار مرزا محمد هفت صدی ذات و سه صد
سوار لطیف الدین سیصد ذات پانصد سوار نصر اللہ عرب پانصدی ذات و دویست و پنجاه سوار تهور خان بفقو جداری سرکار
میوات تعیین شد روز مبارک شنبه بیست و پنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بھکر بصاحب صوبگی ولایت طحله فرق عزت
برافراخت و منصب او اصل و اضافه دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد و علم نیز مرحمت فرمودم شجاعت خان عرب
بنصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار عزرا فتحاری یافت وانی را سے سنگدن حسب التماس مابست خان بعد به
بگیش تعیین شد جانسپار خان بنصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشت ورنیوالا از عراق رض سپهسالار خان
خانان و سایر دو لخواهان ظاهر شد که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهادند فتنه و فساد که لازمہ سرشت زشت
آن به ذات است بنیاد کرده و از آن که موکب منصور بولایت و در دست نهضت فرموده فرصت مقنن شمرده عهد و پیمانی
که با بندها سے در گاه بسته بود شکسته دست تصرف بملک بادشاهی دراز ساخته امید که عنقریب بشامت اعمال خویش
کز قنار گردد چون التماس خزانہ نموده بود حکم شد که مبلغ بیست لک روپیہ متصدیان دارالخلافه اگره نزد سپهسالار روانه سازند
و مقارن این خبر رسید که امراتقا نجات را گذاشته نزد داراب خان فرایم آمده اند و ترکیان برود و در لشکر صفت بسته می گردند و خبر خان
در احمد نگر متحصن شده تا حال دوسه دفعه بندها سے در گاه را با مقهوران مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست
خورده جمعی را بکشتن دادند و در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسبه را همراه گرفته بر بگاہ مقهوران تاخت و جنگ
سخت در پوست و مخالفان شکست خورده رو سے ادبار بودا سے فرار نهادند و بگاہ آنها بتاراج رفت و لشکر ظفر اثر

سالماً و غانماً بار دوسے خود مراجعت نمود چون عسرت و گرانی عظیم در لشکر منہ و رہبر سید دولتخواہان کنگاش در آن دیدند کہ از
 کرپوہ روہنگڑہ فرود آمدہ در پایان گھاٹ توقف باید نمود تا رسد غلہ بہولیت میز سیدہ باشد و مردم محنت و تاب نکشند
 ناگزیر در بالا پور معسکر اقبال آراستند و مقہوران سپاہ بخت شوخی و شلاہ یعنی نمودہ در طرف بالا پور نمایان شدند راجہ نرسنگد یو
 با چندی از بندہ ہا سے جان نثار بہدافتہ غنیمت گماشتہ بسیارے را بقتل آورد و منصور نام حبشی کہ در سپاہ مقہوران بود
 زندہ بدست افتاد ہر چند خواستند کہ بزیر فیمل اندازند راضی نشد پای جہالت افشرد راجہ نرسنگد یو فرمود کہ سرش از تن جدا
 سازند امید کہ فلک دوار سزا سے کردار ناہنجار در دامن روزگار سایر حق ناشناسان نند و رسیدم اردی بہشت بہ تماشای
 سکہ ناک سواری شد بقایت تینلاق خوشی است و این آبشار در میان درہ واقع است و از جا سے مرتفع بہرین و ہنوز بہ
 اطراف آن برت بود جشن مبارک شنبہ در آن گلزمین آراستہ پیالہ ہا سے معتاد را بر لب آب خوردہ مچونہ گشتم درین جدول
 آب جا نوز سے بنظر در آمد از عالم ساج سلج سیاہ رنگ است و خالہا سے سفید دارد و این ہم رنگ بلبل است با
 خالہا سے سفید و غوطہ در آب سے خورد و زمان ممتد در زیر آب می باشد و از جا سے دیگر سر بہ سے آورد فرمودم کہ در
 سہ جا نوز ازان گرفتہ آرد تا معلوم شود کہ از بابت مرغابی است پوست در میان پا دارد و باہم پیوستہ با از عالم جانوران
 صحرائی کشادہ است دو قطعہ ازان گرفتہ آوردند یکے فی الفور مرد دو دیگر یک روز ماند پنجہ اش مثل مرغابی پیوستہ بنو بنار البحر
 است و منصور نقاش فرمودم کہ شبیہ آن را بکشند کشمیریان گلگرمی نامند یعنی ساج آبی در نیولا قاضی و میر عدل معروض
 داشتند کہ عبد الوہاب پیر حکیم علی جعبے از سادات متوطن لاہور ہشتاد ہزار روپیہ دعوی می نماید خطی بہ سہر قاضی نور اللہ
 ظاہر ساختہ کہ پدرین زر مذکور را برسم امانت بسید ولی پدر اینہا سپردہ و سادات منکر اند اگر حکم شود حکیم زادہ کہبت احتیاط
 سوگند مصحف خوردہ حق خود را از انہا بگیرد فرمودم آنچہ مطابق احکام شریعت است عمل آوردند روز دیگر معتد خان بعرض رسانیدہ
 کہ سادات خضوع و خشوع بسیار ظاہری سازند و معاملہ کلی است ہر چند در تحقیق تفحص این قضیہ بیشتر تامل بکار رود بہتر خواہد
 بود بنا بران فرمودم کہ آصفخان تحقیق این قضیہ نہایت وقت و دور اندیشی بکار بردہ نوعی نماید کہ اصلاً منظمہ و شبہ و شک
 نماند با وجود این اگر خوب و انگافتنہ نشود در حضور خود باز پرس نمودہ خواہد شد بجز دشیندن این حرف حکیم زادہ راول
 دوست از کار رفتہ و جعبے از آشنایان شفیع ساختہ حرف آستہ بہ میان آورد و عرض آنکہ اگر سادات باز پرس این قضیہ
 را با آصف خان بہ اندازند خط ابرامی سپارم کہ مرا با ایشان من بعد حشی و دعوی سے نباشد ہر گاہ آصف خان کس لطلب

اومی فرستاد ازان جا کہ نماین خالیت می باشد بہ بہانہ وقت می گذرایند و حاضر نمی شد تا آنکہ خطا برابرہ یکے از دوستان خود سپرد و حقیقت با صفت خان رسید ہجرا اورا حاضر ساختند در مقام پرکشش در آمد ناگزیر اعتراف نمود کہ این خطا را یکے از نمازبان من ساختہ و خود گواہ شدہ مرا از راہ برودہ بودہمین مضمون نوشتہ داو چون آصف خان حقیقت را بعضی رسا بہ منصب و جاگیر اورا تغیر ساختہ از نظر انداختم و سادات را عزت و آبرو و نصرت لاہور از زانی داشتہم روز مبارک شنبہ ہشتم خوردا و اعتقاد خان بمنصب چہار ہزاری می ذات و ہزارہ پانصد سوار سرفراز سے یا منت و صادق خان بمنصب دو ہزاری و پانصد می ذات و ہزار و چہار صد سوار ممتاز گشت زین العابدین پسر آصف خان مرحوم بخدمت بخشگیری احدیان سرفراز گشت راجہ نرسنگد پو بندلیہ بوالا پایہ پنج ہزاری ذاعا و سوار فرق عزت برافراخت در کشمیر پیشترس ترین سیوہ ہا اشکن بہت می خوش می باشد از آلو بالو خورد ترغایا در چاشنی و نراکت بہ بار بہتر و در کیفیت شراب سہ چہار آلو بالو پیشتر می توان خورد و ازین در شبان روز سے تا صد ہم ہمزہ می توان گزک کرد و خصوصاً از قسم پیوندیش حکم فرمودم کہ بعد ازین اشکن را خوشتر سے گفتہ باشد ظاہر اور کو بہستان بدخشان و خراسان می شود مردم آنجا ہجری گویند آنچه از ہمہ کلان تراست نیم مثال بوزن در آمد شاہ آلو در چہارم اردے بہشت مقدار خود سے نمایان شد در بسیت و ہفتم رنگ گردانید در پانزدہم خوردا و کبمال رسید و نو بر کردہ شد شاہ آلو بذائقہ من از اکثر سیوہ ہا خوشتر سے آمد چہار درخت در باغ نورافراجا آوردہ بود یکے را شیرین بار نام کردم و دوم را خوشگوار و سوم را کہ از ہمہ بیشتر بار آوردہ بود پر بار و چہارم کہ کتر بار داشت کم بار و یک در باغی چشم بار آوردہ بود آن را شاہ دار نام ہنادم نوہالی در باغی عشرت افزا بود آن را نو بار خواندم ہر روز بہان قدر کہ بہت مزہ پیالہ کفایت کند بہت خورد سے چیدم اگر چہ از کابل ہم بڑاک چوکی سے رسانیدند لیکن از باغی خانہ تازہ تازہ چیدن بہت خود لطف دگردار شاہ آلو کے کشمیر از کابل کتر نمی شود بلکہ بالیدہ تراست آنچه از ہمہ کلان تر بود یک طانک و پنج شرخ بوزن در آمد روز شنبہ بہت یکم بادشاہ بانو بیگم جلد نشین ملک بقا شد و الم این واقعہ و تحریش بارگران بر خاطر مہناد امید کہ افندہ تعالی اورا در جوار مغفرت خویش جا سے دھا و از غرایب آنکہ جو بکر سے پنجم پیش ازین بدو ماہ بعضے از بندہ ہا سے نزدیک را آگاہ ساختہ بود کہ یکے از صدر نشینان حرم سرا سے عفت بہمانخانہ عدم خواہر شتافت و این را از زانچہ طالع من دریافتہ بود مطابق افتاد و از سواخ شہادت یافتن سید عرتخان و جلال خان لکھو در لشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکہ چون ہنگام رفع محصول شد ہما بت خان شکر تعین نمود کہ بہ کو بہستان

و آئندہ زراعت افغان را بخوراند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن و تبقہ بمل نگذارند قضا را چون بندہ با سبب در گاہ
 با سببے کوتل می رسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می گیرند و استحکام میدهند جلال خان که
 مرد کار و دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت در آن می بیند که دوسه روز سے توقف کرده شود تا مقهوران آذوقه
 چند روز که بر پشت بار کرده آورده اند صرف نموده لاچار خود بخود ویران شوند انگاہ بسہولیت مردم ما ازین کرپوہ
 دشوار خواهند گذشت چون ازین کوتل بگذریم دیگر کارے نمی توانست ساخت و مالش بسزا خواهند یافت عزت خان
 که شعلہ یوزم افروز و برق دشمن سوز لبوا بدید جلال خان نیرداختہ بہ ہنہ با چندے از سادات بارہہ تو سن بہت بگریخت
 و افغانان مانند سوز و کج از اطراف هجوم آورده اورا در میان گرفته با آنکہ زمین معرکہ اسپ تازہ بود بہ طرف کہ حسین
 غضب سے فروخت زمین ہستی بسیار سے با آتش تیغ نمی سوخت در اثنائے زد و خورد و اسپش را اسپے گردند پادہ
 تایتے داشت تقصیر نکرد حاجت بار نفعے خویش مروانہ فرود و در ہنگامیکہ عزت خان می تازد و جلال خان کلہر و
 مسعود پسر احمد بیگ خان و بیزن پسرنا و علی میدانے و دیگر بندہ با عثمان شتاب از دست دادہ بے اختیار از ہر
 طرف کوتل می جنبند و مقهوران سرکہ ہا گرفتہ بسنگ و تیر کار زاری نمایند جو انان جانپار چہ از بندہ ہاسے
 در گاہ چہ از تاہینان ہماہبت خان و ادجرات و جلادت دادہ بسیارے از افغانان را بقتل سے رسانند درین داگیر
 جلال خان و مسعود با بسیارے از جو انان جان نثارے گردند بیگ تند خوئی و تیز جلوئی عزت خان چنین چشم زخمی بشکر
 منصور رسید و ہماہبت خان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازہ زور بکمرک فرستادہ تھا نجات را از سر نو
 استحکام می دهد و ہر جا اثرے از ان سیاہ بختان می یابند و کشتن و بستن تقصیر نمی نمایند چون این واقعہ بعرض رسید اکبر قلی
 پسر جلال خان را کہ بخدمت فتح قلعه کا نگڑہ مقرر بود و بجنور طلب داشتہ منصب ہزاری ذات و ہزار سوار لطف فرمودم و ملک
 سورولی اورا بدستور قدیم در وجہ جاگیر او مقرر داشتہ اسپ و خلعت دادہ بک لشکر نگیش فرستادم با آنکہ از عزت خان فرزند
 ماندہ بود بنایت خرد سال جانفسانی اورا در پیش نظر حقیقت بین داشتہ منصب و جاگیر عنایت شد تا باز ماندہ ہاسے او
 از ہم نپاشند و دیگران را امید داری افزاید درین تاریخ شیخ احمد سہرندی را کہ بعبت دکان آرائی و خود فروشی و بی صرفہ گوئی
 روز سے چند روز زندان ادب محبوس بود و بجنور طلب داشتہ خلاص ساختم خلعت دہزار روپیہ خرچے عنایت نموده در رفتن
 و بدون مختار گردانیدم او از روسے انصاف معروض داشت کہ این تنبیہ و تادیب در حقیقت ہر اسبے و کفایت بود نقش مراد

در ملازمت خواهد بود دست و هفتسم خورد او زرد او رسید خانه تصویر سے کہ در باغ واقع است و حکم تعمیر آن شده بود در خواب
 تصویر استادان نادره کلا را استگی یافت در مرتبه بالا شبیه جنت آشیانی و عرش آشیانی و مقابل شبیه مرا و باورم شاه عباس
 را کشیده اند بعد از آن شبیه میرزا کامران و میرزا انجم حکیم و شاه مراد و سلطان و اینال و در مرتبه دوم شبیه امرا و بنده با سے
 خاص را تصویر کرده اند و در اطراف بیرون خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده بگماشته اند یکی از شعرا
 این مصرع را تاریخ یافته - ع

مجلس شایان سلیمان هشتم

روز سبارک شنبه چهارم تیر ماه الهی جشن بویا کوبی مشده درین روز شاه آگوسه کشمیر با خور رسید از چهار درخت بلخ
 نوزاد یک هزار و پانصد عدد و از سایر روزتها پانصد عدد دیگر چیده شد بمقصد پان کشمیر تا کبده فرمودم که درخت شاه آگوسه
 در اکثر باغات پیوند کنند و فراوان سازند و در تیرماه بهیم پسر رانا امر سنگه خطاب راجگی سرفرازی یافت و در لیون بلور رشید
 عنایت خان بمنصب هزاری ذات و هشتصد سوار مملکت ازگشت و محمد سید پسر احمد بیگ خان بمنصب شش صدی ذات
 و چهار صد سوار و مخلص احمد برادر او پانصدی ذات و دو بیست و پنجاه سوار نوازش یافتند سید احمد صدر بمنصب هزاری عنایت
 شد بمیرزا حسین پسر میرزا رستم صفوی منصب هزاری ذات و پانصد سوار محبت فرموده بخدمت دکن رخصت کردم روز
 یک شنبه چهارم تیر ماه الهی حسن علی خان ترکمان بصاحب صوبگی او و بیست و پنج نفر عزت برافراخت و منصب ذات و سوار
 سه هزاری حکم شد درین تاریخ بهادر خان حاکم قندهار نه راس اسپ عراقی و چند تفور اتمه زر لبت و نخل زر لبت و دانه لپی
 کیش و غیره برهم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت روز و شبانه پانزدهم بسیر ایلاق توسی مرک سواری شد بدو کج و بیگ
 کوتل رسید و روز یکم شنبه هفتدهم بفرز کرپوه برآمده و که ده مسافت در غایت ارتفاع بصوبت تمام قطع شد از فراز کوتل
 تا ایلاق یک کوه دیگر زمین پست و بلند بود اگر چه قطعه قطعه گلهاسے الوان شکفته بود لیکن آن قدر که تعریف می کردند و در خاطر
 نقش بسته بود به نظر در نیامد شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که بنایت خوب شکفته روز مبارک شنبه هیزدهم تیرماه
 آن رفته بے تکلف هر گونه اعزاز که در تعریف آن گل زمین کرده شود گنجایش دارد چند آنکه نظر کار می کرد گلهاسے الوان
 شکفته بود پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد لیکن که چند قسم دیگر هم بوده باشد که بنظر در نیامده آخر با سے روز همان مراجعت
 معطوف داشتیم شب و در حضور به تقریبی حرف محاصره احمد نگر نگر کرده شد خانجهان عزیز بنقله گذرانید پیش ازین

ہم کر رہ گئیں رسیدہ بود بنا بر عزت مرقوم میگردد و در ہنگامی کہ بر اورم شاہزادہ و انیال قلعه احمد نگر را محاصرہ کر وہ بود
روز سے اہل قلعه توپ ملک میدان را بجانب آرد سے شاہزادہ مجرا گرفتہ آتش دادند گولہ قریب دایرہ شاہزادہ رسید
از آنجا باز گنبد بستہ در خانہ قاضی بایزید کہ از مصاحبان شاہزادہ بود رفتہ افتاد اسپ قاضی بقاصد سہ چار گز بستہ بودند
بمجرور رسیدن گولہ بر زمین ران اسپ از بیخ برکنده بر زمین افتاد و غلولہ از سنگ بود بوزن وہ سن متعارف ہند کہ ہشتاد سن
خراسان باشد توپ مذکور ہشتاد کلان است کہ آدم در میان درست سے تو از نشستہ بین تاریخ خواجہ ابوالحسن میرنجی
را بمنصب پنج ہزاری ذات و دو ہزار سوار سرفراز ساختم مبارز خان بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار و ہفتصد سوار
سر بلندی یافت بیزن پسر تاد علی بمنصب ہزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گشت امانت خان بمنصب دو ہزار ذات
و چار صد سوار سرفراز شد روز مبارک شنبہ بست و پنجم نوازش خان پسر سعید خان را بمنصب سہ ہزاری ذات و دو ہزار
سوار و بہت خان را بمنصب دو ہزاری ذات و ہزار و پانصد سوار و سید یعقوب خان پسر سید کمال بخاری را بمنصب
ہشت صدی ذات و پانصد سوار امتیاز بخشید میر علی عسکر پسر میر علی اکبر موسوی بختاب موسوی خانی نوازش یافت
چون تعریف ایلاق کوری مرگ مکرر شنیدہ شدہ بود ورنیولا خاطر بہ تماشای آن بسیار رغبت افروز و روز شنبہ ہشتم
امرداد بران صوبہ سواری شد از تعریف آن چہ نویسند چند اندک نظر کار می گرد گھماے الوان شگفتہ و در میان سبزہ گل
جدول باے آب روان در غایت لطافت و صفا گوئی صفحہ ایست از تصویر کہ نقاش قضا بقلم صنع بگماشتہ غمخیزان
تماشای آن نے شگفت بے تکلف آن ایلاق را نسبت بدیگر ایلاقات نیست و بہترین سیرگاہ ہاے کشمیری تو ان گفت
در ہندوستان سپہا نام جانور سے است خوش آواز کہ در موسم برسات نالہ ہاے جان سوز می کشد چنانچہ کوکل بیضہ خود
را و آشیان زانغی ہند و زانغ بچہ اورامی کشد می پرورد و کشمیر ویدہ شد کہ بیضہ خود را در آشیان غوغائی بناوہ بود
غوغائی بچہ آن را پرورش میداد روز مبارک شنبہ ہفتدہم فدائیان بمنصب ہزار و پانصدی ذات و ہفتصد سوار
سرفراز گشت درین تاریخ محمد زاہد نام ایچی عزت خان حاکم اور گنج بدر گاہ رسید عرضہ با محترمہ ارسال دانستہ
سلسلہ جنیان نسبت ہای سرودنی شدہ بود بنظر غاٹفت مخصوص دانستہ عجازہ الوقت وہ ہزار و رب بانعام ایچی مقرر شد و تصدیق
بیوتات حکم فرمود کہ از اقسام اجناس انچہ او التماس نماید بچیت فرستادن ترتیب دہند ورنیولا فرزند خان جان را عزیز
توفیقی نصیب شدہ از شفقگی باوہ نہایت زار و تزار گشتہ بود از استیلا این نشان مردان کن نزدیک بان رسید کہ جاگرمی در

سراین کارکنند ناگاه بخود پرداخت حق سجانها و رامونق ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب بشارب نیالاید و آلوده نسا زود هر چند نصیحت کردم
 که بیک باز ترک کردن خوب نیست از روی حکمت و تدبیر عمر در باید گذاشت راضی نشد و مردانه گذاشت بتاریخ بیست و پنجم امرداد بهادر خان
 صاحب صوبه قندهار بمصوب پنج هزار نجات و چهار هزار سوار سر فرزند گشت و در رویم شهر یو راه آلی بان سنگه سپر اودت شکر بمصوب هزار و
 پانصدی و هشت صد سوار و میر حسام الدین هزار و پانصدی پانصد سوار و کرم اسد سپر علی مرزخانی بهادر بشش صدی و سیصد سوار نوازش
 یافتند چون در نیولا توجه خاطر بدندان ابلق جوهر دار بسیار است امرای عظام در تفحص و تجسس غایت سعی و اهتمام بتقدیم
 رسانیدند از ان جمله عبدالعزیز خان نقشبندی عبدالمنام ملازم خود را نزد خواجه حسن و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان
 جو باری که امروز مقتدر است ولایت ما و راه التران فرستاده مکتوبی مشتمل بر اظهار این خواهش ارسال داشته بود اتفاقاً خواجه حسن
 و ندانی درست در کمال لطافت داشته فی الفور مصوب مومی الیه روانه در گاه ساخت و درین تاریخ بحضور رسید موجب نیلای
 خاطر گشت فرمودم که موازی سے هزار روپیه را از نقایس استعجابیت خواجه بار روانه سازند و میر ترکه بخاری بدین خدمت
 ما سرگشت روز مبارک شنبه دوازدهم شهر یو میر میران بفرج باری سرکار میوات و ستوری یافت و منصب او از اصل و
 اصنافه دو هزار و پانصد سوار حکم شد و اسب خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم در نیولا از عرض داشتند
 بوضوح پیوست که جوهر مل مقهور جان بالکلان جنم سپرد و نیز بمرض رسید که فوجی بر سر بکے از زمینداران فرستاده طریق
 احتیاط از دست داده است بے آنکه راه در آمد را استحکام دهند و سر کوبهارا بگیرند و در تنگنای کوه در آید جنگ
 بے صرفه کرده اند چون روز باخر رسیده بود کارنا ساخته و عظمت عنان نموده اند و در برگشتن جلور یزان شده کس بسیار
 بکشتن داده اند خصوصاً جمعی که عار گریختن بخود نپسندیده اند شهادت را بجان خریده اند از جمله شهباز خان دلومانی که
 طایفه است از گروه افغانان بودی با جمعی از نوکران و اقوام جان نثار گشت الحق خوب بنده بود شجاعت با خود و آزر م
 جمع داشت دیگر جمال خان افغان در ستم برادر او رسید نصیب بارهه و چند سے دیگر زخمی برآمدند و نیز نوشته رسید که
 محاصره تنگ شده و کار بر متحصنان بد شواری کشیده و مردم را در میان انداخته زنها را خواسته اند امید که درین زودی بدین
 اقبال روز افزون قلعہ مفتوح گردد و روز کم شنبه بیست و نهم ماه مذکور دلاور خان کاکر با جمل طبع و دینیت جیانت سپرد از امرای
 صاحب الوش شجاعت با سرداری و کاروانی داشت از زمان شاهزادگی بخدست من پیوسته و بحسن اخلاص و جوهر شرف
 از همگان گوسے سبقت بر بوده بوالا پایدان میرت رسیده بود در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار

کہ خدمتے بود نمایان بہت او میر شد امید کہ از اہل آمرزش باد فرزندان و باز ماندہ ہا سے اور ابا نواع مراحم و نوازش
 سرفراز ساختم و از مہر و او چند سے کہ لایق منصب بودند در سلک بندہ ہا سے در گاہ انتظام بخشیدہ دیگران را حکم فرمودیم
 کہ بدستور سابق با فرزندان او بودہ باشند تا جمعیت او از ہم نپاشد و رین تاریخ توہیسا اول با قطعہ الماس کہ ابراہیم خان
 فتح جنگ از حاصل کان بنگالہ فرستادہ بود آمدہ ملازمت نمود وزیر خان دیوان بنگالہ کہ از قدیمان این در گاہ بود با جل طبع
 در گذشت شب مبارک مشنبہ ہفت و ہم کشمیریان کنار دریا سے بہت را او رو یہ چراغان کردہ بودند و این رسم است
 پاستانی کہ ہر سال درین تاریخ از غنی و فقیر ہر کس کہ خانہ در کنار دریا و اوروشل شب برات چراغان روشن می کند از بہیمان
 سبب آن را پریدہ شد گفتند کہ درین تاریخ سر چشمہ دریا سے بہت ظاہر شدہ و از قدیم این رسم آمدہ کہ در ان روز جشن
 دہتہ تر وادہ است و دہتہ یعنی بہت است و تر وادہ سیزدہ رانی گویند چون درین تاریخ سیزدہم شوال چراغان سے گفتند
 باین اعتبار دہتہ تر وادہ امید اندبے تکلف خوب چراغانے شدہ بود بر کشتی نشستہ سیر و تماشا کردہ شد درین تاریخ جشن
 وزن شمسی آراستگی یافت و بضا بطہ سہو خود بظلا و اجناس دیگر وزن کردہ در وجہ ارباب استحقاق مقرر فرمودم سال پنجاہ
 و یکم از عمر این نیاز مند در گاہ الہی با انجام رسید و سیر آغاز سال پنجاہ و دویم چہرہ مراد افروخت امید کہ مدت حیات در
 مرضیات ایزدی مصروف باد جشن روز مبارک مشنبہ بہت و ششم در منزل آصف حسان ترتیب یافت و آن
 عہدہ السلطنت بلوچانم نیاز و پیشکش پرداختہ سعادت جاوید اندوخت در غرہ شہر پور مرغابی در تال الہ نما یان شد
 و در بہت و چارم ماہ مذکور در کول ول نمودار گشت جانوران پرندہ کہ در کشمیرے باشند بدین تفصیل است کلنگ سانس
 طاوس جز کلنگ تغیری تغذای کردانگ زرد تلک نقرہ با چرم لیلورہ حوصل مکشہ قلکہ قاز کوکلہ دراج شاکرک نونسرج
 و بیچہ ہرل و ہیک کویل شکر خوارہ ہو کہ مہرات ہنس کلہری شیری کہ من اور ابد آواز نام کردہ ام چون اسامی بعضی از نیابفاری
 معلوم نبود بلکہ در ولایت نمی باشد ہندی نوشتہ شد و اسامی جانوران کہ در کشمیر نمی باشند از درندہ و چرندہ بدین تفصیل شیر زرد
 یوزگرگ گاومیش صحرائی آہو سے سیاہ چکارہ کوتہ پاچہ نیکہ گاؤ گورخر گوش سیاہ گوش گرہ صحرائی موشک کر بلائی سوسمار خار پشت
 درین تاریخ شتالو از کابل بڈاکچوکی رسید انچہ از ہمہ کلان تر بود بہت و شش تولہ بوزن در آمد کہ شصت و پنج شتال بودہ
 باشد تا موسم شتالو بود آتقد ر میر رسید کہ با کتر امر او بندہ ہا سے خاص الوش عنایت می شد روز جمعہ بہت و ہفتم بقصد سیر و
 تاشاسے ویرناک کہ سر چشمہ دریا سے بہت است سواری شد پنج کردہ ہا سے آب بکشتی رفتہ در ظاہر موضع پانچوہ روزول

فرمودم درین روز خبر ناخوش از کشتوار رسید تفصیل این اجمال آنکہ چون دلاور خان نسیج کردہ متوجہ درگاہ شد نصر اللہ عرب
 را با چندی از منصب داران بجا فطرت آنجا گذاشت اورا در اسے وہ خطا اقتادیکے آنکہ زمینداران و مردم آنجا را تنگ
 گرفت و سلوک ناملائیم در پیش داشت دوم آنکہ جمعے کہ بلک مقرر بودند بہ طبع اضافہ منصب از و رخصت خواستند کہ بدرگاہ
 رفتہ ہمسازی خود کنند و آن تجویز این معنی نمودہ اکثرے را بمرور رخصت داد چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا کہ
 زخمہا از درد دل داشتند و در کین شورش بودند فرصت یافتہ از اطراف ہجوم آوردند پل را کہ عبور لشکر و گناک منحصر در ان بود سوختہ
 آتش فتنہ و فساد افروختند نصر اللہ متخصن گشتہ دوسہ روزے خود را بہزار جان کندن نگاہ داشت چون آذوقہ بنود و راہ را نیز
 بستہ بودند ناگزیر بہ شہادت قرار دادہ مردانہ با چندی کہ ہمراہ بودند داد شجاعت و جلالت داد تا آنکہ اکثرے از ان مردم بہ شہادت
 رسیدند و بعضے خود را اسیر سر نیچہ تقدیر کردند چون این خبر بہ سامع جلال رسید جلال پسر دلاور خان کہ آثار رشد و کار طلبی از ناصیہ
 احوال او ظاہر بود و در فتح کشتوار ترددات پسندیدہ از و لظہور آمدہ بود بہ منصب ہزاری ذات و ششصد سوار سرفراز ساختہ و ملازمان
 پیر اورا کہ در سلک بندہ اسے درگاہ انتظام یافتہ بودند و فوجی از سپاہ صوبہ کشمیر بہ بسیاری از زمینداران و پیادہ اسے بر قنداز
 بلک او مقرر داشتہ باستیصال ان گروہ عنایت مخدول تعیین فرمودم و نیز حکم شد کہ راجہ سنگرام زمیندار جمو با مردم خود از راہ کوہ جمو
 در آید امید کہ درین زودے بسزاسے کردار خویش گرفتار آیند و در شب نہ بست ہشتم چار و نیم کردہ کوچ شد از موضع کا کا پور یک کردہ گذشتہ
 برب آب فرود آمد بنگ کا کا پور مشہور است بر کنار دریا صحرا صحرا خود و واقفادہ روز یک شب نہ بیت و نهم موضع پنج ہزارہ منزل شد
 این موضع بفرزند اقبال مند شاہ پرویز عنایت شدہ است و کلاسے او مشرف بر آب باغچہ و مختصر عمارتی ترتیب دادہ بودند در حوالی
 پنج ہزار چلکہ واقع است در عنایت صفا و نر بہت و ہفت درخت چنار عالی در وسط چلکہ و جوی بے برد و گشتہ کشمیر بان ستہا یولی
 مے گویند یکے از سیرگاہ اسے مقرر کشمیر است درین تاریخ خبر فوت خانہ و ران رسید کہ در لاہور با جل طبعی در گذشت عمرش
 قریب بہ نو و رسیدہ بود از بہادران مقرر روزگار و دلیران عرصہ کارزار بود شجاعت را با سرداری جمع داشت درین دولت
 حقوق بسیار دار د امید کہ از اہل آرزوش با د چار پسر از و ماند لیکن بیچ کد ام لیاقت فرزند ی او نمار و قریب چار لک دیمہ
 نقد و جنس از ترک او بر آمد بفرزند نانش عنایت شد و زود و شب نہ سے ام نخست تماشا سے سر چشمہ انچ نمودہ شد این
 موضع را حضرت عرش آشیانی بہ رامد اس کچواہہ مرحمت نمودہ بودند و او در دامن کوہ و فراز چشمہ عمارات و حوضہا ساختہ
 بے تکلف سر منتری است در عنایت لطافت و نفاست آیش و کمال صفا و عذوبت ماہی بسیار در و شنا و شعر

درتہ آبش ز صفا رنگ حسود بد کور تواند بدل شب شمر و

چون این موضع بفرزند خاننجان عنایت فرمودم مشارالیه ترتیب ضیافت نمودہ پیشکش کشیدہ قلیے بجهت خاطر او گرفته شد ازین چشمہ نیم کردہ پنجمی بھون نام سرچشمہ ایست کہ راسے بہاری چند از بند ہاسے عرش آشیانی بت خانہ بفرزند آن ساخته آب این چشمہ ازان بیشتر است کہ توان گفت و درختہاے کلان کہن سال از چنار و سفیدار و سیاہ بید بر دور آن رستہ شب درین مقام گذرانیدہ روزہ شنبہ سی و یکم بسرچشمہ اچول منزل شد و آب این چشمہ ازان فرزون تراست ابشار خوشی وارد بر اطراف درختہاے چنار عالی و سفیدار ہاسے متوزون سرہم آوردہ نشمین ہاسے دلکش بموقع ترتیب دادہ بودند در مد نظر باغچہ با صفا گلہاے جعفری شکفتہ کوئی قطعہ ایست از بہشت روزگم شنبہ غرہ مرہاہ از اچول کوچ فرمودہ قریب بہ چشمہ ویرناک منزل شد روز بہارک شنبہ دوم بر چشمہ مذکور بزم پیالہ ترتیب یافت بند ہاسے نخاعن را حکم ششم دوم پیالہ سرشار پیمودہ از شفق تا لوسے کابل الوش گزک عنایت فرمودم و ہنگام شام مستان بنجانہ خود با بازگشتن ازین چشمہ منبع دریاے بہت است و در دامن کوسے واقع است کہ از تراکم اشجار و انبوی سبزہ و گیاہ بوش محسوس نمی شو و در زمان شاہزادگی حکم فرمودہ بودم کہ بر سر این چشمہ عمارتی کہ موافق آن مقام باشد اساس نهند ورنیو لا با انجام رسید حوض شمن چہل و دو درع و چہار دہ گز عمق و آبش از عکس سبزہ دریا چین کہ بر کوہ رستہ زنگاری رنگ و ماہی بسیار شناور و پرور حوض ایوانہاے طاق زدہ و باغی در پیش این عمارت و از لب حوض تا در باغ جوئی چہار گز در عرض و یک صد و ہشتاد گز در طول و دو گز در عمق و بر اطراف جوئی خیابان سنگ بست و آب حوض بہت بہ صاف و لطیف کہ با وجود چہار گز در عمق اگر خود سے در زیر آب افتادہ باشد بنظر در سے آید و از صفائی جوے و سبزہ و گیاہ کہ در زیر آن چشمہ رستہ چہ نویسند اقسام سبزہ و دریا چین در ہم رستہ از جملہ تہ نظری آمد بعینہ مانند دم طاووس نقاشانہ و از موج آب متحرک و یکہ گل جا بجا شکفتہ و نفس الامر آنکہ در تمام کشمیر باین خوبی و دل فریبی سیرگاہے نیست معلوم شد کہ بالاسے آب کشمیر را ہیچ نسبت بیابان آب نیست و با ایستے روز سے چند درین حدود سیر مستوفی کردہ و ادعیش و کامرانی میدہم چون ساعت کوچ نزدیک رسیدہ بود و در سرتل رفت شروع در باریدن کردہ و فرصت توقف بر سنے تافت تا گزیر عنان معاودت بجانب شہر معطوف داشتیم و حکم شد کہ بر کنار جوے مذکور دو روہیہ درخت ہشتانند روز شنبہ چہارم بحشمہ لوکا ہون منزل شد این سرچشمہ ہم قابل جاے بہت اگر چہ الحال در برابر آنها نیست لیکن اگر مدت کفند جاے خوب خواهد شد فرمودم کہ مناسب این مقام عمارتے بسازند و حوض پیش چشمہ را مرمت نمایند و در اثنا راہ بر چشمہ عبور واقع شد کہ اندہ ناک نامند مشہور است کہ

ماہی این چشمہ نابینا می باشد لکن بر چشمہ مذکور توقف نموده دام انداختم و دو از وہ ماہی بدام افتاد از انجمله سه ماہی نابینا بودند نہ ماہی چشم داشت ظاہر آب این چشمہ را تاثیر است کہ ماہی را کور می سازد بہر حال خالی از عزابت نیست روز یک شنبہ پنجم باز چشمہ پنجمی بہون وایخ عبور نموده متوجہ شہر شدم روز کم شنبہ ہشتم خبر فوت ہاشم پسر قاسم خان رسید روز مبارک شنبہ نهم ارادت خان بصاحب صوبگی کشمیر سفر از شد میرجلد از تئیرا و بخت دست خانسانانی اقیاز یافت و معتد خان بخدمت عرض مکرر فرقی عزت بران داشت و منصب میرجلد دو ہزاری ذات و پانصد سوار حکم شد شب شنبہ یازدہم بشہر نزول اجلال اتفاق افتاد اصفت خان بخدمت دیوانی صوبہ گجرات ممتاز شد سنگرام راجہ جو منصب ہزار و پانصد نیات و ہزار سوار سر بلندی یافت درین روز غیر مکرر شکار سے از ماہیگیران کشمیر مشاہدہ قناد در جائیکہ آب تا سینہ آدمی باشد و کشتی پہلو سے یک دیگری بر بند بستوریکہ کیسہ باہم پیوستہ باشد و دیگر از ہم دور بفاصلہ چاروہ پانزدہ دورہ دو دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتی با چوب دراز و دست گرفتہ می نشینند تا فاصلہ زیادہ و کم نشود و در برابر میرفتہ باشند و درازوہ ملاح در تہ آب در آن سر اسے کشتی را باہم پیوستہ بست گرفتہ پا با زمین کوفتہ سے روند ماہی کہ در میان ہر دو کشتی در آمدہ خواهد کہ از تنگی بگذرد پاسے ملاحان میرسد و ملاح فی الفور غوطہ خوردہ خود را بقعر آب میرساند و ملاح دیگر بہ پشت او حمل انداختہ بہ دوست پشت او را زیر می کند تا آب او را ببالا نیار و او ماہی را بہ دست گرفتہ سے آرد و بعضی کہ درین فن ہمارت تمام دارند دو ماہی بہ دو دست گرفتہ بر سے آزند از جملہ پر ملاحے بود کہ در ہر غوطہ زدن اکثر دو ماہی میگرفت و این شکار در پنج ہزارہ سے شود و مخصوص دریای بہت است و رگولابا و دیگر رودخانہ نمی شود و منحصر در موسم بہار است کہ آب سرد و گزندہ نباشد روز دہم شنبہ سیزدہم جشن دسہرہ ترتیب یافت بدستور ہر سال اسپان را از طوایل خاصہ و انچہ حوالہ امر شدہ آراستہ بنظر در آوردند و در نیولا اکثر کو تاہی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم امید کہ عاقبت بخیر مقرون باد انشاء اللہ تعالیٰ روز کم شنبہ پانزدہم بقصد میر نگران بجانب صفا پور و در کولار کہ پایان آب کشمیر واقع است متوجہ گشتم در صفا پور تالابے خوش است و بہ سمت شمالی آن کوہے افتادہ پر درخت با آنکہ آغاز خزان بود عجب نمودی داشت عکس در قہارے الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن میان تالابے خوش می نمود بے تکلف خوبہا سے خزان افہ ہا رہیج کمی ندارد۔

ذوق نمان یافت کہ ورنہ در نظر	رنگین تراز بہار بود جلوه خزان
------------------------------	-------------------------------

چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیرا جہالی کردہ مراجعت نموده شد درین چند روز پیوستہ بشکار مرغابی خوش وقت بودم روز سے در اثنائے شکار ملاحے بچہ قرقرہ گرفتہ آورد در غایت لاغرے و زبونی بود یک شب بیشتر زندہ

نماند قرقرہ در کشمیری باشد ظاہر اور ہنگام گذشتن و رفتن ہندوستان الاغری و بیماری افتادہ باشد در نیولا روز جمعہ خبر فوت میرزا حسن داو
 پسرستان خانان رسید کہ در بالا پور باجل طبعی در گذشت ظاہر روزی چند تپ کردہ بود در ایام نقابست روزی دکنیان فوج بستہ
 نمایان سے شونہ برادر کلانش و ارباب خان بقصد جنگ سواری ہی نماید چون خبر برچمن داو میر سدا رعایت جرات و جلاوت با وجود
 ضعف و تکرر سوار شدہ خود را بہ برادری رساند بعد ازان کہ غنیم را زیر کردہ مراجعت سے نماید در بر آوردن حسب شرط احتیاط بجائی آورد
 فی الفور ہوا تصرف می کند و تشنج سے شود و زبان از گویائی می ماند دو روز سے باین حال گذرانیدہ و ولایت حیات سے سپارد خوب
 خواستہ رشید بود ذوق شمشیر زدن و کار طلبی بسیار داشت و ہمہ جا قصدش این بود کہ جوہر خود را در شمشیر نماید اگرچہ آتش تر و خشک
 را یکسان سے سوزد لیکن برین گران و سخت سے مناسب تیا بر پدیر پیروں شکستہ او چہ رسیدہ باشد ہنوز زخم مصیبت شاہ نواز خان
 القیام نیافتہ بود کہ این جراحت تازہ نصیب او شد امید کہ اللہ تعالیٰ در خور آن صبر سے و جود کراست کناد روز مبارک شبہ
 شانزدہم خیر خان منصب سے ہزاری ذات و سوار سرفراز شد قاسم خان منصب دو ہزاری ذات و ہزار سوار متاگزشت محمد حسین
 برادر خواجہ جهان را کہ بخدمت بخشگیری لشکر کانگرہ مقرر است منصب ہشت صدی ذات و سوار عنایت فرمود شب دو شبہ
 بست و ہنرم ہر ماہ الہی بعد گذشتن یک پیر و ہفت گھڑی بمبارکی و فرخی رایات اقبال بصوب ہندوستان ارتفاع یافت چون
 زعفران گل کردہ بود از سواد شہر کوچ فرمودہ بموضع پیر شافت در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین وہ جانی دیگر نمی شود روز
 مبارک شبہ سے ام در زعفران زار بزم پیالہ ترتیب یافت چمن چمن و صحرا صحرا چند انکہ نظر کار کند شگفتہ بود ہمیش در انجا دماغھا
 را مخطر ساخت تنہا اش بزین پیوستہ سے باشد گلش چہا ربگ دارد و نقشہ رنگ است بکلا سے گل چنیہ و از میانش سے
 شاخ زعفران رستہ پیازش را سے نشانند و در سالی کہ خوب سے شود چہا ر صد من بوزن حال سے آید کہ سے ہزار و دو من
 بوزن خراسان بودہ باشد نصف حصہ خالصہ و نصف حصہ رعایا معمول است دسیری بدہ رو پیہ خرید و فروخت سے شود
 اچیان نخر کم و زیادہ ہم می شود و رسم مقرر است کہ گل زعفران را چیدہ سے آرند و موافق سے لے کے از قدیم بستہ اند نیم وزن
 نمک در وجہ اجورہ سے گیرند و نمک در کشمیر سے باشد از ہندوستان سے برند و گیر از تنہا ہا سے کشمیر رنگلی است و جانور
 شکاری در سالی تا وہ ہزار و ہفتصد پر ہم میرسد و باز جبرہ تا دو لیست و شصت بام سے افتد و آشیان باشہ ہسم دارد
 و باشہ آشیانی بد نمی شود روز جمعہ غزہ آبان ماہ الہی از پیر کوچ فرمودہ در مقام خان پور منزل شد چون بعرض رسید کہ
 زنبل بیگ ایچی برادر م شاہ عباس بجوالے لاہور رسیدہ مصحوب میر حسام الدین پسر عند الدولہ انجو خلعت و سے

هزار روپیه خرچے عنایت شد حکم کردم که آنچه از بمبارالیه کلیف نماید و قیمت آنرا تا پنج هزار روپیه دیگر از خود بطریق ضیافت
 بفرستد پیش ازین فرموده بودم که از کشمیر تا انتها سکه کوستان در هر منزل عمارتی بجیت نشیمن خاصه و اهل محل اساس نهند که در
 سرا و برف در نیمه نباید گذرانید اگر چه عمارات این منزل با تمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بے آبک می آمد در نیمه
 استراحت نموده شد روز شنبه دوم در کلپور منزل شد چون مکرر بعض رسیده بود که در حوالے بهیراپور آبشارے واقع است
 بنایت عالی و نادر با آنکه سه چار کره از راه بجانب دست چپ بود بریده بقصد تماشا ساعے آن شتافتیم از تعریف و توصیف
 آن چه نوشته آمد سه چار مرتبه آب بر روی هم میریزد تا حال باین خوبی و لطافت آبشارے بنظر در نیامده بے تکلف
 نظر گاهے است بغایت عجیب و غریب تا سه پیر روز آنجا بعیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشا ساعے آن سیراب
 ساختیم لیکن در وقت ابر و باران خالی از وحشتی نیست بعد از سه پیر روز سوار شده هنگام شام بهیراپور رسیده شب و منزل
 مذکور گذرانیده شد روز دوشنبه چارم از کوتل باڑی بر آری عبور نموده بر فراز کوتل پیر پنجبال منزل گذریدیم از صحبت
 این گریه و دوشواری این راه چه نویسند که اندیشه را مجال گذرنیست درین چند روز مکرر برف باریده بود و کوهها سفید شده
 در میان جاوه نیز بعضی جاها پنج بسته بود چنانچه سم اسپ گیرانی نداشت و سوار بسختی می گذشت الله تعالی کرم خویش ارزانی
 داشت که درین روز بارید طرفه آنکه پیشتر گذشته بودند و آنها که متعاقب آمدند همه باریدن برف را در یافتند روز سه شنبه
 پنجم از گریه پیر پنجبال گذشته در پوشانه منزل شد با آنکه ازین طرف نیز نشیب است لیکن از بسکه بلند است اکثر مردم پیاده
 گذشتند روز کم شنبه ششم بیرون محل نزول اجلال گشت قریب موضع مذکور آبشارے واقع است و چشمه بنایت نفیس است
 حسب الحکم صفا را بجیت نشیمن ترتیب داده بودند آنحضرت نگاه خوشی است فرمودم که تا پنج عبور مرا بر لوح سنگ کنده بر فراز صفا
 نصب کنند و بے برل خان بیته چند گفته و بر بسیل نظم این نقش دولت بر لوح روزگاریا کار است و در زمین در درین راه
 میباشد که آمد و رفت و بند و بست بقبضه اختیار آنهاست و در حقیقت کلید ملک کشمیر اندیکے راهدی نایک نام و دیگری حسین
 نایک گویند از بهیراپور تا بیرون کل ضبط راه بعد از اینهاست پدر مهدی نایک بهرام نایک در آیام حکومت کشمیر باین عهد بود
 چون نوبت حکومت به بند عباس درگاه رسید میرزا یوسف خان در آیام حکومت خویش بهرام نایک را مسافر ملک نیستی گردانید
 الحال در تصرف و دخل هر دو برادر هم اند اگر چه بظاہر با هم مداراسے دارند لیکن باطن در نهایت عداوت اند درین روز
 شیخ ابن یمن که از خدمتگاران قدیم اعتمادی عمده بود بچار رحمت ایزدی پوست چون نیک ذات بے بدل بود از غایت

اعمال افیون خاصہ و آب حیات حوالہ او بود شبے کہ بر بالاسے کوتل پیر نیچال منزل شد چون نیمه واسباب ز سیدہ بود بقدر ضعف ہم داشت سیر با تصرف نمود و تشیح کرد و زبان از گویائی ماند و روز تا بحال زنده بود و در گذشت افیون خاصہ بخواص خان سپردم و خدمت آبر خانہ بوسو نیچان حوالہ شد روز مبارک شنبہ ہفتم موضع ٹھٹھہ مسکرا اقبال شد اکثر در سیرم کلمہ میون بسیار بنظر درآمدہ بود اما ازین منزل در ہوا و زبان و لباس و حیوانات و انچہ مخصوص ولایت گرم سیر است لغات فاحش ظاہر شد مردم این جا بزبان فارسی و ہندی ہر دو تکلم اند ظاہر از زبان اہل اینہا ہندی است زبان کشمیری بجهت قرب وجوار یاد گرفته اند مجلاً از نیچا داخل ہند است عورت لباس پشمینہ سنی پوشند و بدستور زنان ہند حلقہ در بنی می کنند روز جمعہ ہفتم راجو محل نزول ریات عالیات گردید مردم آنجا در زمان قدیم ہند و بودہ اند و زمینداران اینجا راجہ سے گفتند سلطان فیروز مسلمان کردہ و مع ذالک خود راجہ سے گویانند و ہنوز بدعتہا سے ایام جہالت در میان آنها مستمر است از جملہ چنانچہ بعضی از زمان ہند و باشوہر خود سے سوزند اینہا را زندہ باشوہر در گور سے آرزو شنیدہ شد کہ در زمین ایام دختر سے وہ دوازده سالہ باشوہر خود کہ ہمسال با و بود زندہ بقبر در آوردند دیگر آنکہ بعضی از مردم بے بصاعت راکہ دختر بوجودی آید خفہ کردہ می کشند با ہنوی پیوند خویشی می کنند ہم دختر میدہند دی گیرند گرفتار خود خوب اما وادون لغو بالقدفرمان شد کہ بعد ازین پیرامون این امور نگرند و ہر کس کہ مرتکب این بدعتہا شود اورا سیاست کنند در راجوہر و ودخانہ ایست آتش در برسات بغایت مسموم می شود اکثر مردمش را در زیر گلو پوغمہ بر سے آید و زرد و ضعیف می باشد برج راجوہر بہتر از برج کشمیر است بنفشہ خود رو خوشبودرین دامن کوہ می باشد روز یک شنبہ دہم در نوشہرہ منزل اتفاق افتاد درین مقام بچم حضرت عرش آشیانی قلعہ از سنگ ساختہ اند و پیوستہ جمعی از حاکم کشمیر درین جا بطریق تھانہ می باشند روز دو شنبہ چوکی ہتی محل نزول سوکب اقبال گشت عمارت این منزل را مراد نام چلیہ اہتمام نمودہ حسن انجام بخشیدہ بود در میان دولت خانہ صفہ بصفہ آراستہ نسبت بدیگر منازل امتیاز داشت منصب اورا افزودم روز سہ شنبہ دوازدهم در مقام تختہ منزل واقع شد امروز از کوتل و کوہ گذشتہ بسعت آباد ہندوستان در آمیم پیشتر قراولان بکشت قرغہ دستوری یافتہ بودند کہ در تختہ و کرچاک دکتہا لجر کہ ترتیب دہند روز کم شنبہ و مبارک شنبہ شکار سے رازندہ آوردند روز جمعہ بہ نشاط شکار خوش وقت شدیم قچتار کوہ سے وغیرہ پنجاہ و شش راس شکار شد درین تاریخ راجہ سازنگ دیو کہ از خدمتگاران نزدیک است بمنصب ہشت صدی ذات و چہار صد سوار سرفراز سے یافتہ روز شنبہ شانزدہم بجانب کرچاک متوجہ شدم و بپنج کوچ کنار دریا سے بہت مسکرا اقبال گردید روز مبارک شنبہ سبقت و یکم در جگر کرچاک شکار کردم نسبت بدیگر

بارہا شکار گزرا آمدہ چنانچہ دل می خواست مخطوطہ نشدم روز دو شنبہ بست و پنجم در جرگہ نکتہالہ بہ نشاط شکار کردم و از آنجا بدو منزل
شکار گاہ جہانگیر آباد مخیم بارگاہ دولت گزیدہ در زمان شاہزادگی این سرمنزل زمین شکار گاہ سن بود و بنام خود ہی آباد
ساختہ و مختصر عمارتی بنا نمادہ بسکندر زمین کہ از قراولان نزدیک بود حوالہ نمودم و بعد از جلوس برگزیدہ ساختہ بجایگزینی الیہ لطیف
فرمودم و حکم کردم کہ عمارتی بجهت دولت خانہ و تالابی و منارہ اساس نهند و بعد از فوت او این برگزیدہ بجایگزینی ارادت خان مقرر شد
و سربراہی عمارت بمشار الیہ بازگشت در نینوا حسن انجام پذیرفتہ بے تکلف تالابی شدہ بقایت وسیع دور زمین تالی عمارت
و نشین بہمہ جہت یک لک و پنجاہ ہزار روپیہ صرف عمارت این جا شدہ باشد الحق باو شاہانہ شکار گاہ ہیست روز مبارک شنبہ
و جمعہ مقام کردہ از انواع شکار مخطوط شدیم قاسم خان کہ بحر است لاہور سر فراز است دولت زمین بوسہ دریافتہ پنجاہ ہزار گز را بند
ازین جا یک منزل در میان باغ مومن عشق باز کرد کنار دریا سہ لاہور است نزول اقبال اتفاق افتاد و درختہا سہ
چار عالی و سرو ہا سہ خوش قد دار و بے تکلف نوزک باغچہ ایست روز دو شنبہ نمہ آذر ماہ الہی مطابق پنجم محرم مسند بکیراز
وسہ دیک از باغ مومن بر فیل اندر نام سوار شدہ شاکر کنان متوجہ شہر گردیدیم و بعد از گذشتن سہ پیرود و گھڑمی از روز در
ساعت مسعود و مختار بدولت خانہ درآمدہ در عمارتی کہ مجدد اباہتمام معہور خان حسن انجام پذیرفتہ بمبارکی و فرسخی نزول فرمودم
بے تکلف منازل دلکش و نشین ہا سہ روح افزا و رعایت لطافت و نزاہت ہمہ منتقش و مصور بعمل او استادان ناورہ کار آراستگی
باقتہ باغہا سہ سبز خرم با نوع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشتہ۔

از فرق تابعت دم ہر کجا کہے نگرم | اگر شمشہ دامن دل می کشد کہ جا این جا است

بالجملہ مبلغ ہفت لاک روپیہ کہ بیست و سہ ہزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شدہ بہ درین روز
بجہت افروز شدہ فتح قلعہ کانگرہ مسرت بخش خاطر اولیاسے دولت گشت و بشکر این مہربان عظمی و فتح بزرگ کہ از عطایات
مجددہ و اہلب الطیبات است سر نیاز بدرگاہ کریم کار ساز فرود آوردہ کوس نشاط و شادمانی بلند آوازہ گردید کہ کانگرہ قلعہ ایست
قدیم شمال رویہ لاہور در میان کہستان واقع شدہ باستحکام و دشوار کشائی و متانت و محکم معروف و مشہور از تاریخ اساس این
قلعہ جز خدا سہ جہان آگاہ نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست کہ درین مدت قلعہ مذکور بقومی دیگر انتقال ننمودہ و
دیگر میگاہ برو دست تسلط نیافتہ العلم عند اللہ بالجملہ ازان ہنگام کہ صیت اسلام و آوازہ دین مستقیم محمدی بہندوستان رسید
پنج یک از سلاطین والا شکوہ رافع میسر نشدہ است سلطان فیروز شاہ با این ہمہ شوکت و استعداد خود رفتہ بہ تسخیر قلعہ پرداخت و

مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعہ داری و آذوقه با متحصنان بود و باشد ظفر پشیمان
 نتوان یافت کام و ناکام آمدن راجه و ملازمت نمودن خرسندی نموده دست ازان باز داشت گویند راجه ترمیب پیشکش و ضیافت
 نموده سلطان را با التماس اندرون قلعه بر د سلطان بعد از سیر و تماشا شایسته قلعه بر راجه گفت که مثل من باد شایسته را بدرود
 قلعه آوردن از شرایط خرم و احتیاط دور بود و جمع که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند قلعه را به تصرف در آورند چه سستی تو آنست
 کرد راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و کمل از نهادن خانه بر آمدند و سلطان را کور نشاندند
 سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه پیش آمده زمین خدمت را بوسه داد و گفت ما راجه
 اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بزبان مبارک گذشته احتیاط دور بینی را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست
 سلطان آفرین گفت راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد ازان هر که بر تخت دلی نشست شکرے
 به تسخیر کانگرا فرستاد و کارے از پیش زلفت پدر بزرگوار من هم یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات
 پسندیده بخطاب خانجانی شرف اختصاص پذیرفته بوده تعیین فرمودند در اثنا سے محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد
 و آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و آشوب بر افراشت و خانجانی ناگزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه
 اطفالے نایره فتنه و فساد او گشت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود شاخص مقصود
 از نهادن خانه تقدیر چهره کشانی شد چون بگرم ایزد جل جلال حق سبحانه تخت دولت بوجود این نیازمند آراستگی یافت از جمله
 غزاها سے که بر دست بہت لازم شرموم یکے این بود و تخت مر تفتی خان را که ایالت مویر پنجاب داشت با فوجی از بہادران
 بہر دست بہ تسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودم و ہنوز آن ہم بالنصر ام فرسیدہ بود کہ مر تفتی خان بر حمت ایزدی پیوست بعد ازان بہر
 پسر راجه با سو تعدد این خدمت نمود او را سردار لشکر ساخته فرستادم آن بہر شرف در مقام بدی یعنی و کافر نعیتے و آردہ عصیان
 و زریہ و تفرقہ عظیم در ان لشکر راہ یافت و تسخیر قلعه در عقده تعویق و توقف افتاد بے بر نیاید کہ آن ناحق شناس بسزای عمل
 خویش گرفتار گشته بہر رفت چنانچہ تفصیل آن در مقام خویش گذارش با فتنہ بالحد در نیو لا خرم تعدد خدمت مذکور نموده سند ملازم
 خود را با استعداد تمام فرستادہ بسیارے از امر اے باد شایسته بہکام اردستوری یافتند و بتاریخ شانزدہم شوال سنہ یک
 ہزار بیست نہم ہجری لشکر حا بدو قلعه پیوستہ موزیل با قسمت شد داخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظہ نموده راہ آمد و شد
 آذوقہ را مسدود ساختند و زقہ زقہ کار برداری کشید و بعد از آنکہ از قسم غلہ آنچه غذا تو اند شد در قلعه نماندہ چار ماہ دیگر غلہ ہا سے

خشک را نمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از راه امید نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و در روزهای
 شنبه غره شهر محرم سنه یک هزار و سیصد و یک هجری فتحه کرد هیچیک از سلاطین و الاشکوه را میسر نشده بود و در نظر کوتاه بینان
 ظاهرا زینش دور می نمود الله تعالی بعضی لطف و کرم خود باین نیازمند کرامت فرمود و جمعی که درین خدمت تردیدات
 پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش باضافه منصب و مراتب سرفرازی یافتند روز مبارک شنبه یازدهم
 حسب التماس خرم بمنزل او که نوساخته بود رفته شد از پیشکشها سه او آنچه خوش آمد برداشتم سه زنجیر نعل داخل حلقه خاصه شد و درین
 روز عبدالعزیز خان نقشبندی را بفرمانداری نواحی قلعه کانگراه مقرر فرمودم و منصب او دو هزار سی و پنج نفر سوار حکم
 شد نعل خاصه با اعتقاد خان عنایت فرمودم الفان تیانم خانان بحر است قلعه کانگراه دستوری یافت و منصب او از اصل و اصنافه
 هزار و پانصد سی و پنج نفر سوار حکم شد شیخ فیض الله خویش مرقد خان نیز بوقت او مقرر شد که بالاسی قلعه بوده باشد شب
 شنبه سیزدهم ماه مذکور حضور شد شرائط نیازمندی بدرگاه اینر و متعال و قادر بر کمال ظاهر ساخته مناسب وقت از نقد جنس
 بر شمیرات و تصدقات بقرا و مساکین و در باب استحقاق قسمت شد و درین روز نعل سی و پنج نفر سوار از اسب دار اسب ایران سعادت آستان بوس
 دریافت پس از او اسب کورنش و زمین بوس رقیمه کریمه آن برادر و الا قدر که مشتمل بر اظهار مراتب کجایی و کمال محبت بود گذرانید و
 دو از ده عباسی نذر و چهار راس اسب بایراق و سه دست باز تو انبون و پنج سراسر و پنج نفر شتر و ده قبضه کمان و ده قبضه
 شمشیر پیشکش گذرانید و در ابر فاقه خان عالم رخصت فرموده بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نتوانست کرد و درین
 تاریخ بدرگاه رسید خدمت فاخره با جیفه و طره مرصع کاری و خنجر مرصع با و مرصع شد وصال یک و حاجی نشست که همراه او
 آمده بودند ملازمت نموده سرفرازی یافتند امان الله سپر نهایت خان بنصب دو هزار و سیصد سوار مع اصیل
 و اصنافه سر بلند گردید حسب التماس بهایت خان سیصد سوار بنصب مبارز خان افغان افزوده اصل و اصنافه دو هزار سی و پنج نفر
 ذات و هزار و هفتصد سوار مقرر گشت صد سوار دیگر بنصب کبک نیز اصنافه فرموده شد خدمت زمستانی بعد از خان
 و لشکر خان خدمت نموده فرستادم بالتاس قاسم بیاباغ او رفته شد که در سواد شهر واقع است در سرفرازی ده هزار چیرن نثار
 کردم از پیشکشها او یک قطعه لعل و یک قطعه الماس و برخی از اقمشه آنچه خوش آمد برداشتم شب یک شنبه بست و یکم
 بمبارکی و فیروزی پیش خان بصوب دار الخلافه اگره برآمد بر مندا از خان بدار و غلی توپ خانه لشکر و کن مقرر گردید شیخ اسحق بخدست
 کانگراه سرفراز شد برادر الهه و افغان را از جنس بر آورده ده هزار روپیه انعام شد و یک دست باز تو انبون بخرم التفات فرمودم

روز مبارک شنبہ است و ششم لبنا لہذا مقرر جشن ترتیب یافت سو فائزہ سے دارلہای ایران کہ بصوبہ ریشل بیگ ارسال داشتہ
بودند از نظر گذشت سلطان حسین نیل عنایت نمود بلا محمد کشمیری ہزار روپیہ انعام شد منصب سردار افغان بالتماس ہما بخان
ہزاری ذات و چار صد سوار مقرر گشت چون راجہ روچیند گو الیری در خدمت کا نگڑہ تروواست پسندیدہ نموده بود بدیوانیان
عظام حکم شد کہ نیمہ وطن اورا در وجہ انعام اعتبار نمایند ذمیمہ دیگر بہ جاگیر او تنخواہ دہند تا بیخ سیوم نواسہ مدارا لکنکے اعتماد الدلہ
راجہت پسند ز شہر یار خواستگاری نموده یک لک روپیہ از نقد و جنس برسم ساحق فرستادہ شد امرای عظام و بندہ ہای
عمدہ اکثر سے ہمراہ ساحق بمنزل مشارالیہ رفتہ بودند ایشان مجلس عالی آراستہ درین جشن تکلفات فراوان ظاہر ساخت امید
کہ مبارک باشد چون آن عمدۃ السلطنت عمارات عالی و نشیمن ہاسے بس تکلف در منزل خود اساس بناوہ بود التماس
ضیافت نمود با اہل محل بمنزل اور رفتہ شد بغایت جشن عالی ترتیب دادہ پیشکش ہاسے لائق از ہر قسم بنظر در آور در عنایت
ظاہر او نمودہ انچہ پسند افتاد بر گرفتہ درین روز پنجہ ہزار روپیہ بر شہل بیگ ایچی مرحمت شد منصب زبردست خان اصل
و اصناف ہزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت مقصود بر اور قاسم خان بمنصب پانصدی و سیصد سوار و مرزا دکنی پسر
میرزا رستم بیانصدی و دو بیست سوار سرفراز سے یافت درین ایام سعادت فرجام کہ رایات فتح و فیروززی در ولایت ہیشہ بہار
کشمیر بر دولت و بہر دزی بسیر و شکار خوش وقت بود عراقض متصدیان مالک جنوبی بتاثر رسید شتلمبر آنکہ چون رایات
ظفر آیات از مرکز خلافت دور تر شتافتہ و بنا داران دکن از بے دستے دکن فرصتہ نقض عہد نمودہ سر نقتنہ و فساد برداشتہ ہر
و پائی از حد خویش برتر نہادہ بسیار سے از مضائق احمد نگر و برابر را متصرف گشتہ اند چنانچہ مکرر عراقض رسیدہ کہ مسد ارکار
آن شہر بختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتہا و غلبت زار ہا است چون در مرتبہ اول کہ رایات جہانکشا
بہ خیر مالک جنوبی و استیصال آن گروہ مخذول العاقبت حضرت فرمود و دھوم بہراوے لشکر منصور سرفراز گشتہ بہ برہان پور
رسید از کرپت و حیل سازی کہ لازمہ ذات فقہہ شریف آنہا است اورا شفیع ساختہ ولایت بادشاہی را و اگذا شہد و مبلغا برسم
پیشکش از نقد و جنس بہر گاہ ارسال داشتہ قہد نمودند کہ بعد ازین سررشتہ بندگی از دست ندہند و پائی از حد ادب بیرون
نہند چنانچہ در اوراق گذشتہ نگاشتہ کلک سوانخ بکار گشتہ بالتماس خرم و قلعہ شادی آباد ماند و در وڑ سے چہند
توقف اتفاق افتاد باستشفاع او بر تصرع و زاری آنہا بخشودہ آمد الحال کہ از بد ذاتی و شورہ ہشتی نقض عہد نمودہ از شہوہ
اطاعت و بندگی انحراف در زیدہ اند باز عسا کہ اقبال بسیر کردگی او تعین نمود کہ تا سزاسے ناپاسے و بد کرداری خود

دریافتہ موجب عبرت سایر تیرہ بختان خیرہ سر شود لیکن چون ہم کا لگڑہ بھدہ او بود اکثر مردم کار آمدنی خود را بان خدمت فرستادہ
بود روزے چند در انصرام این اندیشہ کوشش زنت با آنکہ در نیولا عراض پیے در پیے رسید کہ غنیمت تو ت گرفتہ قریب شصت ہزار
سوار او باش گرد آورده اکثر ملک بادشاہی را متصرف شدہ اند و ہر جا کہ تہا نہ بود برداشتہ در قصبہ مکر پیوستند مدت سہ ماہ
در آن جا با مخالفان سیہ روزگار در رزم و پیکار بودند و درین مدت سہ جنگ حسابے شد و ہر بار بندہ ہاے جان شمار
بر مقہوران تیرہ روزگار آثار غلبہ و تسلط ظاہر ساختند چون از بیچ راہ غلہ و آذوقہ بار دو نمیرسید و آنا براطراف محسکرا قبائل
بتاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غلہ بہ نہایت انجامید و چار دہا زبون شد تا گزیر از بالا گھاٹ فرود آمدہ در بالا پور تو
گزیدند آن مقہوران بہ تعاقب دلیر شدہ در حوالے بالا پور آمدہ بقزاقی و ترمکے گری پرداختند بندہ ہاے در گاہ شش ہفت
ہزار سوار از مردم گزیدہ و خوش اسپہ انتخاب نمودہ بر سر جنگاہ مخالفان تا خند آنا قریب شصت ہزار سوار بودند مجملًا جنگ عظیم
شد و جنگاہ آنا تباراج رفت و بسیارے راکشتہ و بستہ سالما و غانما مراجعت نمودند در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف
ہجوم آورد و جنگ کنان تا آورد آمدند از جانبین قریب ہزار کس کشتہ شدہ باشند برین حملہ مدت چہار ماہ در بالا پور توقف نمودند
چون عسرت غلہ بہ نہایت انجامید بسیارے از قلعچیان از بندہ گرنیہ مخالفان پیوستند و پیوستہ جسے راہ بے حقیقتی سپردہ در
نمرہ مقہوران منتظمے گشتند بنا برین صلاح در توقف ندیدہ بہ برہا پور آمدند باز آن سیہ بختان از پیے در آمدہ بر ہا پور را محاصرہ
نمودند تا مدت شش ماہ در گرد و برہان پور بودند اکثر پرگنات ولایت برار و خانڈیس متصرف گشتند و دست تطاول و تعدی
بر رعایا و زبردستان در از ساختہ تحصیل پرداختند چون لشکر محنت و تاب بسیار کشیدہ بود و چار دہا زبون گشتہ نمی توانستند
از شہر بر آمدہ تنبیہ بر اصل نمایند و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتی پندار و جرأت کوتہ اندیشان کم فرست گشتن بمقارن
این حال نصحت رایات اقبال مستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و نیز بنایت ایزد سبحانہ کا لگڑہ مفتوح گشت بنا برین روز جمعہ
چہارم و پیاہ حسد رم را بدان صوب رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و فیل مرحمت شد و زجر جان بیگم نیز فیلے مرحمت نمودند حکم
فرمودم کہ دو کرد و دام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحہ در وجہ انعام خود متصرف گردوششصد و پنجاہ منصب دار و یک
ہزار احدی و یک ہزار بزرگ انداز رومی و یک ہزار توپچی پیادہ سواے سے و یک ہزار سوار کہ در انصوب بودہ و ہست
باتوپ خانہ عظیم و فیل بسیارے ہمراہی او مقرر گشت و یک کرد و روپیہ بخت مد و خرچ لشکر منصور لطف فرمودم بندہ ہاے
کہ بخدمت مذکور مقرر شدہ اند در خور پایہ خویش ہر کدام بانعام اسپ و فیل و سرو پا سپر فرازے یافتند و در بہین ساعت مسعود

زمان محمود در ایات عزیمت بصوبہ اراک خانہ اگرہ انعطاف یافت و در نو شہرہ نزول اقبال اتفاق افتاد محمد رضاے جابری بدیوانی
 صوبہ بنگالہ و خواجہ ملکی بخشگیری صوبہ مذکور بہتازگشتہ باضافہ منصب سرفراز شد نہجکت سنگھ ولد رانا کرن از وطن آمدہ سعادت
 آستان بوس دریافت در ششم ماہ مذکور رضاے کنار تال راجہ تو ڈر مل محل نزول بارگاہ دولت گردید چار روز درین
 منزل مقام شد در نیولا چندے از منصب داران کہ بخدمت فتح دکن دستورے یافتہ بودند برین موجب باضافہ منصب سرفراز
 شدند زاہد خان ہزاری و چار صد سوار بود ہزارے و پانصد سوار شد ہروی نراین ہاڈہ را از اہل و اصنافہ نہصدی و ششصد
 سوار سرفراز ساقم یعقوب پسر خانہ دوران ہشت صدی و چار صد سوار شد و بچین جمعے کثیر از بندہا در خورشائستگی خویش باضافہ
 منصب سرفرازے یافتند معتد خان بخدمت بخشگیری و واقعہ نویسی لشکر فیروزے اثر سر بلند گشتہ بعنائیت توغ ممتاز گردید پیشکش
 پچھی چند راجہ کماؤن از بازو جہ و دیگر جاؤران شکاری بنظر گذشت جکت سنگھ ولد رانا کرن بلکہ لشکر دکن رخصت یافت
 اسپ خاصہ معہ زین باو مرخص شد راجہ روپ چند بعنائیت فیل و اسپ سرفراز گشتہ بجاگیر خود رخصت یافت بتاریخ دوازدهم
 فرورد خانجہان راہ صاحب صوبگی ملتان سرفراز گردانیدہ رخصت فرمودم سرروپا بانادری و خجھر صرع و فیل خاصہ بایراق و یک
 ماوہ فیل و اسپ خاصہ خدنگ نام و دو دست باز عنایت شد سید ہزیر خان ہزاری و چار صد سوار منصب داشت پانصدی
 و دو بیست سوار افزودہ ہمراہ خانجہان رخصت فرمودم محمد شفیع بخدمت بخشگیری و واقعہ نویسی صوبہ ملتان سرفراز گشتہ بہوال کہ
 از بندہا سے قدیم بود باشراف توپ خانہ و خطاب رائے امتیاز یافت در سیزدہم کنار دریا سے گو بند وال معسکر اقبال گشت
 چار روز درین منزل مقام شد فیل خاصہ سبہ سنگھ نام با ماوہ بہایت خان عنایت شدہ مصحوب صفیا ملازم او فرستادم و باہرای
 صوبہ بنگش خلعتا مصحوب عیسے بیگ فرستادہ شد و در ہفتہ دہم جشن وزن قمری آراستگی یافت چون معتد خان بخدمت بخشگیری
 لشکر دکن دستوری یافت خدمت عرض کمر بنوا جہ قاسم فرمودم میر شرف بخشگیری احدیان و فاضل بیگ بخشگیری صوبہ پنجاب
 سرفراز گشتند چون بناؤرخان حاکم قندھار از بیماری و رد چشم خود عرض داشت کردہ التماس آستان بوس سے کردہ بود در نیولا
 حکومت و حراست قندھار لعبد العزیز خان مفوض داشتہ بہ بہادر خان فرمان صادر شد کہ چون مشارالیه برسد قلعہ زاہا و سپردہ
 خود روانہ درگاہ شود بیست و یکم ماہ مذکور بوز سر محل درود سعادت گشت درین سر زمین دکلا سے نورجہان بیگم سرا سے عالی و باغی
 بادشاہانہ اساس نہادہ بودند در نیولا با تمام رسید بتا برین بیگم التماس سفیا نسبت نمودہ مجلس عالی ترتیب دادہ و در تکلفات افزودہ
 از انواع و اقسام نفایس و نوادر برسم پیشکش گذرانید بحبت و بختی ایچہ پسند افتاد گرفتہ شد و روز درین منزل مقام شد و مقرر گردید

کہ مقصدیان صوبہ پنجاب دو لک روپیہ دیگر سوائے شصت ہزار روپیہ کہ سابق حکم شدہ بود بحیثیت آزوقہ قلعہ قندھار روانہ سازند
 میر توأم الدین دیوان صوبہ پنجاب رخصت لاہور شد و خلعت یافت و قاسم خان را بحیثیت تنبیہ و تادیب سرکشان حواسے
 کا نگرا و ضبط آغچہ و رخصت فرمودم ناوری خاصہ واسپ و خجسہ و فیل مرحمت نمودم منصب او از اصل و اضافہ دو ہزار سی ذات و ہزار
 و پانصد سوار مقرر گشت راجہ سنگرام را با التماس مشارالیه رخصت آغچہ و نمودہ سرد پا و واسپ و فیل عنایت شد و در نیولا با فرخان از
 ملتان آمدہ سعادت آستان بوس دریافت غرہ بہمن ماہ آئی روز مبارک شنبہ ظاہر بلبدہ سہرزد منزل اقبال گشت یک روز
 مقام کردہ بسیر باغ خوش وقت شدم روز یک شنبہ چارم خواجہ ابوالحسن بخدمت فتح و کن رخصت یافت خلعت با ناوری
 و شال خاصہ و صبحدم نام فیل و توغ و تھارہ بمشارالیه عنایت نمودہ بمحمد خان خلعت واسپ خاصہ صبیح صادق نام مرحمت
 فرمودہ رخصت کردیم ہفتم ماہ مذکور کنارہ آب سستی نواحی قصبہ مصطفیٰ باد منزل دولت گردید روز دیگر با کبر پور نزل فرمودم
 از انجا در آب چون بکشتہ نشسته متوجہ بمقصد گشتم درین روز عزت خان چاچے با فوجدار آغچہ و دولت آستان بوس دریافت
 محمد شفیع را بہلطان رخصت فرمودہ واسپ و خلعت و مہر نور شاہی عنایت فرمودم و چیرہ خاصہ مصحوب او بفرزند خانجہان فرستادہ
 شد از پنجاب پنج کوچ حواسے برگنہ کرانہ کہ وطن مقرب خان است محل نزول بارگاہ دولت گشت و کلاہ او نود و یک قطعہ باقوت
 و الماس چار قطعہ برسم پیشکش و ہزار گز نخل بیبیغہ پا انداز با عرض داشت او گذرانیدہ نود صد نفر شتر برسم تصدق معروض داشتند حکم
 فرمودم کہ بہ مستحقان تقسیم فرمائید از پنج کوچ دارالہماک دہلی مور در ایات اقبال گشت اعتماد راے را نزد فرزند اقبال سنا
 شاہ پرویز فرستادہ فرجے خاصہ بحیثیت آفرزند ارسال داشتیم و مقرر شد کہ در عرض یک ماہ برگشتہ خود را بہلازمست رساند و روز در
 سلیم گڑھ مقام فرمودہ روز مبارک شنبہ بست و سیوم بغرم شکار برگنہ پالم از میانہ معمورہ و غلی گذشتہ برکنار حوض شمس محل نزول
 دولت گشت در اثنا راہ چار ہزار چرن بدست خود شاکر کردم بست و روز پنجویں از نزو مادہ پیشکش الہ پار و در اختیار خان
 از بنگالہ رسیدہ بود و بتظور آمد ذوالقرنین بفقو جہاری ساہنہر و ستوری یافت او پسر اسکندر ارمنی است پدرش در خدمت
 عرش آشیانی سعادت پذیر بود آنحضرت صبیہ عبدالحی ارمنی را کہ در شبستان اقبال خدمت سے نمود با و نسبت فرمودند از و
 و پسر بوجود آمد کیے ذوالقرنین کہ بقدر نشاء آگاہیے و خدمت طلبی داشت و در عہد دولت سن دیوانیان عظام خدمت
 خالصہ نمکسار را بچہ از مقرر نمودند و آنحضرت را لغزک سر و سامان می کرد و در نیولا بفقو جہاری آن حد و دسر فراز گشت بہ غم
 ہندی سرے دار و سلیقہ اش درین فن درست رفتہ و تصنیفات ادکمر بعض رسیدہ و پسند افتاد و لعل بیگ بخدمت